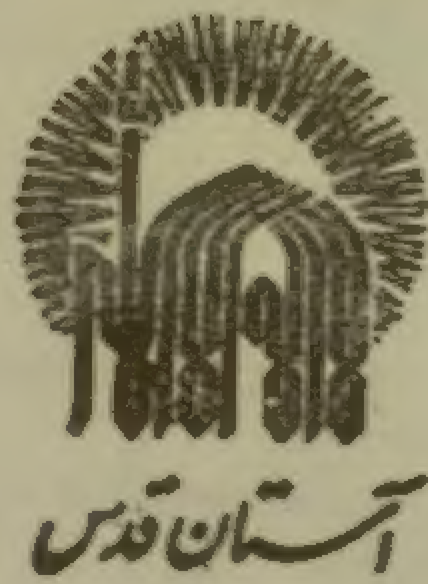
شرح ش
ن
مؤلف علامه مجلسی است
[illegible]



کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب ...... رساله در بداء

مؤلف متن ...... محشی ......

شارح ...... مترجم ......

تاریخ تحریر ۱۲۷۴ نوع خط نسخ تعداد سطر ۱۳

جزء کتب عقاید زبان فارسی عدد اوراق ۱۰

طول ۱۸ عرض ۱۱ شماره عمومی ۲۶۴۶۷

وقفی / خریداری مرحوم [illegible] زاهدی تاریخ وقف / خریداری

ملاحظات [illegible]

آغاز: بسم الله ... شیعه اثنا عشریه ... اند و علمای ایشان [illegible]

انجام: اخبار بسیار است و این رساله مشتمل [illegible] ندارد ... [illegible] ۱۲۷۴

اندازه نوشته: ۷×۱۳

بدا را باین معنی حمل کرده اند و بشیعه نسبت داده اند
و ماده تشنیع ساخته اند و شیعه ازین امر تبرا نموده
اند و احادیث بر خلاف این متواتر از ائمه علیهم السلام
وارد شده و اعتقاد ایشان اینست که محالست حق
سبحانه و تعالی امری اندازد که خیر باو ظاهر شود تا از
اراده پشیمان شود و اما در تحقیق بدا خلاف
کرده اند بعضی گفته اند بدا بمعنی نسخ است که حق تعالی
در زمانی حکمی را مقرر فرماید و بعد از ان در زمان
دیگر ان حکم را بر طرف کند و یهود این معنی را انکار
کرده اند و این معنی متضمن پشیمانی و اختلاف علم نیست
بلکه در هر زمانی مصلحت در حکمی از احکام میباشد
چون مصلحت متبدل شد حکم نیز متبدل میشود
مثل انکه در امت حضرت موسی علیه السلام شکار

به نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

بر شیعهٔ امیرها ثابت است که بکتمان فسد خود بدارد

بعضی از تشنیعات که بر فرقه است بطعن امیر و رشید

که چند کلمه بر تحقیق مذهب امامیه رضوان الله

علیهم دیوان باید نوشته شود که موجب لغو بند

اقدام و سلوک به خاص و عوام نکردم باید دانست

که بناد را از بعض ظاهر شدنست و اطلاق

بر ظاهر شدن رای بعد از انکه خلاف ان ظاهر شده بود

مثل انکه کسی اراده کند بکتمان مصلحتی بعد از ان

خلاف ان مصلحت بر او ظاهر شود و انرا ترک کند

و در فارسی بغیر از ان به پشیما کنند و اهل سنت

بدا را

بدا را باین معنی حمل کرده اند و بشیعه نسبت داده اند
و ماده تشنیع ساخته اند و شیعه از این امر تبرا نموده
اند و احادیث بر خلاف این متواتر از ائمه علیهم السلام است
وارد شده و اعتقاد ایشان انست که محالست حق
سبحانه و تعالی امری اراده نماید اخر برا و ظاهر شود تا از
اراده پشیمان شود و اما در تحقیق بدا خلاف
کرده اند بعضی گفته اند بدا بمعنی نسخ است که حق تعالی
در زمانی حکمی را مقرر فرمایند و بعد از ان در زمان
دیگر ان حکم را برطرف کند و بهود این معنی را انکار
کرده اند و این معنی متضمن پشیمانی و اختلاف علم نیست
بلکه در هر زمانی مصلحت در حکمی از احکام میباشد
چون مصلحت متبدل شد حکم نیز متبدل میشود
مثل انکه در امت حضرت موسی علیه السلم شکار

در روز شنبه حرام بود برای مصلحت در زمان
حضرت عیسی چون آن مصلحت بر طرف شد حکم آن تغیر یافت
در شکار شنبه حلال شد و بعضی گفته‌اند که بدا
در امور تکوینی مانند نسخ است در احکام شرعی
چنانچه نسخ آنست که حکمی از شارع رسد و گمان کنیم
آن حکم مستمر خواهد بود و بعد از آن آن حکم منسوخ گردد
و حکم دیگر مقرر شود همچنین در امور تکوینی بآن
اگر امری بحسب علل و اسباب در ترائی احوال چنان نماید
که مستمر خواهد بود و بعد از آن برطرف شود و نوع دیگر شود
و آنرا بدا میگویند مثل آنکه اسماعیل فرزند بزرگ تر
حضرت امام جعفر صادق ع بود مردم را بظاهر حال
گمان آن بود که بعد از حضرت ع او امام خواهد بود و
بعد از آنکه او برحمت الهی واصل شد مردم دانسته
اند که امامت را که گمان کرده بودند برطرف شده و امام

برای

برای حضرت امام موسی علیه السلام ثابت شد و میگویند
تمام این را بولی این بدا میگویند که برایشان امری ظاهر
شد که پیشتر ظاهر نبود و معانی دیگر نیز گفته اند
که کوتاهی چند آن فایده ندارد و آنچه از احادیث
اهل بیت ع بر این شکسته ظاهر شده است که چون
یهود و از بعضی اهل سنت قایل بودند بانکه حق سبحانه
و تعالی هر چیز که در روز مقدر فرمود تغییری نیابد
و خدا هر چه کرده در روز اول کرده و میگفتند ید الله
مغلولة یعنی دست بسته است یعنی دیگر کاری نمیتواند
کرد و بعضی از حکما میگفتند که حق سبحانه و تعالی جمیع
مخلوقات را بیکدفعه خلق کرده و ما که در زمان داخلیم
پیش ما ماضی و مستقبل و حال میباشد پیش خدا
که از زمان خارجست اینها نمی باشد و تشبیه میکنند
برشته که الوان مختلفه داشته باشد و موریکه برا

را روند وگاهی در ریسمان سیاه است وگاهی در ریسمان
سفید است وکسیکه خارج از ریسمان است همه نزد او
حاضر است وباین سبب قائل شده اند که در هیچ امر
تغییر ممکن نیست وعالم را بازمان وزمانیات قدیم میدانند
وبعضی از ایشان قائل اند که حق سبحانه تعالی
عقل اول را افرید واو عقل اول عقل دوم وفلک
اول را افرید وهمچنین تا عقل دهم مدبر عالم است
لهذا ائمه در رد اول ایشان اکرده اند چنانچه فرموده
کل یوم هو فی شان تا بدانند که خداوند عالم مدبر
عالم است وهر ساعت انواع تصرفات در هر مخلوق
مینماید وبدعا وتصدق وخیرات ومبرات وصله
ارحام عمر وروزی وسایر تقدیرات تغییر میفرماید
ولهذا وارد شده است ما عظم الله بمثل البدا یعنی
تعظیم خدا نشده است بچیزی که مانند قائل شدن
بدا

بندا زیراکه خدا را صاحب اختیار در ملک خود
میدانند و ملتجی و متصرف در خلق میدانند و در
امور خود بجناب او متوسل میشوند وایضا
از آیات و اخبار ظاهر میشود که خدا را دو لوح است
یکی لوح محفوظ که مطابق علم خدا است و در ان تغییر نمیرود
و دیگری لوح محو و اثبات است که در ان محو بعضی امور
و اثبات امری بعوض ان میشود چنانچه فرموده است
یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب یعنی
محو میکند خدا و ثابت میگرداند انچه را میخواهد
و نزد او هست ام الکتاب یعنی نامه که اصل او ماده همه
نامها و کتابها است که لوح محفوظ باشد یا لوح محو
و اثبات و فرموده است که هو الذی قضی اجلا و اجل
مسمی عنده یعنی اوست خداوندیکه مقرر کرده است
اجلی و اجلی نام برده نزد اوست یکی اجل واقع حتمست

که در لوح محفوظ است و دیگر اجل معلق است
که در کتاب محو و اثبات نیست مثال آنکه در لوح محو و
اثبات که عمر زید سی سالست یعنی اگر صله و متصدق
باشد و کارهای بسیار نیک کند و بسیار بد
نکند مصلحت در انست که عمر او سی سال باشد
پس اگر تصدق نکرد یا صلهٔ رحم بجا اورد خدا
میفرماید که ملایکه سی سال او را محو کنند و چهل
سال بجای او بنویسند یا انکه قطع رحم کرده باشد
یا قسم ناحق خورد و خدا میفرماید که سی سال را
محو کنند و عمر شرا به بیست سال بنویسند فاما
انکه بدانستهٔ طبیبی ملاحظهٔ مزاج شخصی کرد و
حکم کرد که موافق این مزاج میباید که چهل سال
عمر کند و بعدازان انشخص بعضی از مقویات
مانند فادزهر و عرق چینی خورد و طبیب بعد

اس

۵

اگر بگویند که پنجاه سال عمر خواهد کرد یا اگر قصدهای

بیجا و تصرفهای ناموافق کرد و مزاج او ضعیف کرد و حکیم

بعد از آن حکم کرد که عمر او زیاده از سی سال نخواهد بود

و کسی که حکیم را بدروغ و خطا نسبت نمیدهد زیرا که

حکم اول موافق ظاهر حال او بوده اما در لوح محفوظ

که خدا داند که تصدق یا صلهٔ رحم خواهد کرد عمر او به سال

نوشته شده خواهد بود و اگر داند که قطع رحم خواهد کرد

یا قسم بدروغ خواهد خورد عمر او سی سال نوشته شده

خواهد بود اما فائدهٔ این دو لوح بقدر عقل قاصر ما

بچند چیز است اول آنکه ملائکه مطلع شوند بر لطف

نسبت بعباد و تاثیر اعمال خیر و شر در اعمال و اجال

و ارزاق و غیر ذلک موجب معرفت ایشان گردد دوم

آنکه مردم باخبار انبیا و رسل و اوصیا علیهم

بدانند که اعمال ایشان را در این قسم امور مدخلیت

پس باعث شود بر ترغیب ایشان در خیرات و صرف

نمتا ایشان از شرورسیات وهذا مرویست که ما
عبد الله بمثل البدا یعنی عبادت خدا چیزی باعث
نمیشود مثل بدا سیم انکه گاهی انبیا و اوصیا خبر
میدهند از کتاب محو و اثبات برای مصلحتی
چند اول ترغیب عباد بخیرات مثل انکه حضرت عیسی
خبر داد که در انشب ان زن ماده خواهد مرد و نمرد و بعد از
در زیر فرش او ماری ظاهر شد که سنگی در دهان داشت
برای تصدقی که کرده بود و حضرت رسول هم خبر داد
مرد ٥ یهودی را داد مثل این سبب تصدق ظاهر شد
دویم امتحان بندگان و تشدید کردانیدن تکلیف ایشان
تا ثواب عظیم تر باشد مثل انکه پیغمبر یا امام علیه السلم
خبری از کتاب محو و اثبات دهد بعد از ان تغیر یابد
و فرمایند که بدا شد تا انکه ضعیف الایمان و قوی الایمان
ممتاز شوند و احادیثی که واقع شده است که چیزی انبیا
و اوصیا رسیده و ان بدا میشود شاید مراد ان
باشد

باشد که آنچه بعنوان حتم بایشان رسد و ایشان بحتمیت
خبر دهند دران بدا نمی‌باشد و خبر ایشان دو باب است
بعضی را تقدیم بجهتم میفرمایند و بعضی را نه و چنانچه فرموده‌اند
که ظهور قائم علیه السلام از امور محتوم است لهذا و صیحه آسمانی
از امور محتوم است لهذا حضرت امیرالمومنین ع فرموده‌اند
که اگر نه آیه یمحو الله ما یشاء و یثبت می‌بود هر آینه
خبر میدادم از آنچه واقع میشود تا روز قیامت و هرگاه
ایشان خود فرموده باشند که در بعضی از خبرهای ما بدا هست
و از احادیث ایشان ظاهر میشود که اخبار ایشان غیر محتوم
محتوم میباشد اگر خبری فرمایند و بعمل نیامده باشد
در آن شود متضمن کذب نخواهد بود بلکه خبر ایشان
مشروط خواهد بود بشرطیکه بامر ایشان خواهد بود که در کتاب
محو و اثبات چنین نوشته شده است و از فضیل منقول است
که بحضرت امام محمد باقر ع عرض کردم که خروج قائم آل محمد
وقتی هست حضرت سه مرتبه فرمودند دروغ گفتند

انهاکه وقت قرار میکنند بدرستیکه موسی ع
نزد خدا رفت ایشانرا سی روز وعده کرد لیکن
چون ده روز ظاهر شد قوم وگفتند موسی ع
وعدهٔ ما را خلف کرده است ازکرد ندانچه کردند پس
اگر حدیثی بشما بگویم وچنان شود که گفتیم بگوئید
راست گفت خدا والوسطی فان شود بگوئید
راست گفت خدا تا در برابر ثواب داده شود
سیم از مصالح تسلی شیعیان وعلم تاسی
اهل ایمان است چنانچه در قصهٔ نوح پیغمبر م
خبر داده ایشان را بفرج بعد از زمانی چند
مرتبه دران تاخیر شد وچنانچه ائمه ع شیعیان
بفرج امیدوار ساختند وجراحتهائیکه
در سینهای ایشان از جور مخالفان بهم میرسد
برهم وعدها دادند ولنتحق دا میکذارند تا کور

7

روز ایشانرا خبر میدادند که قائم علیه السلام و انتقام
از مخالفان بعد از هزار سال دیگر باز باد خواهد بود
ایشان مایوس میشدند بلکه اکثر ایشان از دین
بر میگشتند لهذا در زمان حضرت صادق ع
شیعیان صباحا و مساء منتظر فرج میبودند
و ثواب می یافتند و امیدوار بودند و بر دین
ثابت میماندند چنانچه علی ابن یقطین روایت
کرده است که حضرت امام موسی کاظم ع فرمودند
که دویست سال است که شیعه را بارزو

میکنند و یقطین پدر علی چون از شیعیان
بنی عباس بود و علی پسرش از شیعیان اهل بیت
بود یقطین بر پسرش گفت چرا دوست بنی عباس
که خبر دادند واقع شد و فرج شما را که میدهند
واقع نمیشود علی ابن یقطین گفت انچه بما و شما
گفتند هر دو از یکی بودند و هر دو و ائمه ع

خبر دادند ولکن وعدهٔ شما رسیده بود شما
که خبر داد زود واقع شده وعده فرج ما هنوز
نرسیده است ما را باز رو و امید نگاه میدارند
دراز میسازند اگر بما میگفتند که فرج شما
نخواهد بود مگر تا دویست سال یا سیصد سال
هر اینه دل سنگین میشد و اکثر مردم از اسلام
برمیگشتند ولیکن میگفتند بسیار نزدیک است
و زود خواهد شد برای تا الیف دلها مردم و برای
نزدیک گردانیدن فرج و در توحید و عیون اخبار
که در روایت کرده است که حضرت امام رضا با سلیمان مروزی
گفت که چرا انکار میکنی از بدا و حال آنکه
حق سبحانه و تعالی میفرماید اَوَلَم یَرَ الاِنسانُ
اَنّا خَلَقناه من قبل ولم یک شَیئًا آیا نمی بیند
آدمی که ما خلق کردیم او را از پیش و نبود هیچ چیز
و میفرماید هُوَ الّذی یُبدؤا الخَلقَ ثُمّ یُعیدُه

اوکت

اوست که ابتدا کرد خلق را پس اعاده میفرماید
انرا و فرمود که بدیع السموات والارض نوپدید اورنده
اسمانها و زمین و فرمود که یزید فی الخلق ما یشاء
و زیاده میکند در خلق انچه میخواهد و فرمود که بدا
خلق الانسان من طین ابتدا کرد انسان را یعنی ادم را
از گل و فرمود که واخرون مرجون لامر الله اما
یعذبهم واما یتوب علیهم و دیگران هستند
که تاخیر شده است کار ایشان برای امر خدا
که یا عذاب کند ایشان را یا قبول کند توبه ایشان
و ببخشد بر ایشان و فرمود که ما یعمر من معمر
ولا ینقص من عمره الا فی کتاب عمر نمی یابد
عمر یابنده و کم نمی شود از عمر او مگر در کتابیکه
نوشته شده است سلیمان گفت ایا از پدران
خود در بدا چیزی روایت کرده حضرت فرمود

یکی بپیرم مرا خبر داد از حضرت صادق ع که خدا را
دو علم هست یکی علم مخزون پنهان که نمیداند انرا
بغیر از خود ش و از ان علم بدا نا حکم میشود و علمیست
که تعلیم کرده است بملئکه و رسول و بپیغمبر انا یا ان
اهل بیت پیغمبر را از رسیده است سلیمان کفت که حضرت
از کتاب خدا چیزی میبرد که دلالت کند
بر بدا کفت خدا به پیغمبرش فتول عنهم فما انت
بملوم یعنی اعراض کن از ایشان بدرستیکه ملامت نیستی
و از ان در وقتی فرو مستادن اراده کرده ایشان را هلاک کند
پس تغیر داده و فرمود و ذکر فان الذکری
تنفع المومنین سلیمان کفت زیاده بفرمائید
تو شوم حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرانش
که رسول خدا ص کفت که خدا وحی کرده بسوی پیغمبری
از پیغمبرانش که خبر داده فلان پادشاه را که

د رفلان وقت او را قبض روح خواهم کرد ان پیغمبر
ایشان را خبر کرده وان پادشاه بروی تخت
بدعا مشغول شد وچندان تضرع کرد که تخت
بزبر افتاد وگفت پروردگارا امهالی فرمود مهلت
کن که تو دادی من بزرگ شود را وور خود را با و تزاوم
پس خدا وحی کرد بسوی ان پیغمبر که برو بنزد آن
پادشاه وا ورا اعلام کن که من اجل او را تاخیر
انداختم و بر عمرش پانزده سال افزودم پیغمبر گفت
پروردگارا تو میدانی که من هرگز دروغ نگفتم
خدا وحی کرد که تو بنده و انچه میفرمایم اطاعت کن
برو پیغام من با و برسان وخدا سوال کرده نمیشود
از انچه کند پس حضرت امام رضا به سلیمان
گفت که همانا در کتب وارد باب اینکار بدا شبیه بیهودان

شنیده کفت پناه بخدا می برم از اینکه شبیه با ایشان
باشم مکر از ایشان چه میکویند فرموده که ایشان میکویند
که دست خدا بسته است و مراد ایشان آنست که از امر
عالم فارغ شده است و دیکر چیزی احداث نمیکند
پس خدا در رد ایشان کفت غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا
دست ایشان بسته است و ملعون شده اند بسبب آنچه
کفتند و شنیدم که کروهی از پدرم موسی بن جعفر
سؤال کردند از بدا حضرت فرمود که مردم چرا انکار
میکنند بدا را و انکه خدا امر کروهی را موقوف دارد
تا انکه حکم دیکر در حق ایشان بکند سلیمان کفت
مرا خبر نمیدهی که سوره انا انزلناه در چه چیز نازل شده
حضرت فرمود که ای سلیمان خدا مقدر میفرماید در شب
قدر انچه میباشد از سال تا سال دیکر از زنده کی

یا فزون یا حقیر یا شر یا روزی یا اجل پس انچه حق نداده
است مفقود نماید محتوم است سلیمان گفت الحال خبر ده مرا
فدایت شوم پس زیاد بگو فرمود که ای سلیمان از امور
امری چند هست نزد حق تعالی که انچه را میخواهد پیش
میاندازد وانچه میخواهد پس می اندازد ای سلیمان
بدرستیکه امیر المؤمنین ع می گفت علم دو علم است
علمیکه خدا تعلیم کرده است بملائکه و رسل پس انچه
وخدا دروغ خود وملائکه خود ورسول خود را
خود ظاهر نمیکند وعلمی هست که نزد او مخزون است
واحدی را از خلق خود بران مطلع نکرده است انچه را
خواهد پیش می اندازد وانچه را خواهد پس می اندازد
وانچه را خواهد محو میکند وانچه را خواهد اثبات
میکند پس سلیمان با مامون گفت من بعد از امروز
انرا انکار نکنم و تکذیب بان نخواهم کرد ان شاء الله

پس حضرت توراول بیحدیث انکار وابطال قول یهود

بعضی از صحابه ایشت که میگویند هر چیز دراول روز شده

بیکدفعه و تدریج و تقدیم و تاخیر در ایجاد اشیا

باشد زیراکه این قول منشا انکار بدا شده واما آنکه

حضرت فرمود که علم که بملائکه وانبیا و رسل رسیده علی

در آن بدا نیست والبته میشود شاید مراد ان باشد

که آنچه با ایشان خبر داده شد بعنوان حتم وایشان بحتم

خبر دهند وبران تغیر نباشد و تغیر از علم مختوم

ناشی میشود که در غیب مکنون است یعنی آنچه را

بغیر حتم با ایشان خبر دهد واقعش از ایشان منظور است

تا در وقتیکه مصلحت باشد ایشان و نمایند

تفصیل کلام در این مساله مستدعی نقل مذاهب

اخبار بسیار است که این رساله مستعجل گنجایش

ایراد اینها ندارد در کتاب بجای بعضی از اینها مسطور است

لله الحمد تحریر یافت بتاریخ بیست سیم جمادی الاول

امید که کاتب را بدعا خیر یاد فرمایند

غریق رحمت ایزد کسی باد

که کاتب را بالحمد کند یاد

۱۲۷۳

۲۴ [illegible] ۱۲۷۱

مرا طبع اگر نارسا یا رسا | نباشد گریز از حدیث کسا

گذشتن مرا از حدیثی چنین | بسی دور باشد ز رای رزین

ز روح القدس خواهم اول مدد | که جانرا رشادت باید اول رسد

پس آنگه کنم عشق را پیشرو | نهم عقل را در بر او گرو

که گر عشق نبود دلیل رهم | نشاید که پا اندرین ره نهم

کنم رشتهٔ نظم را تابدار | بر او بر کشم لؤلؤ آبدار

وفائی درین قصه آغاز کن | ز آل عبا خویش دمساز کن

وفائی وفادار از سر بگیر | ز آل عبا فیض دیگر بگیر

حدیثی است از حضرت فاطمه | که بی واسطه گویمش با همه

بگفتا که یکروزی از روزها | پدر شد مرا وارد اندر سرا

بفرمود کی دخت دلبند من | مرا ضعف و سستی است اندر بدن

بگفتم به ضعف و سستی ترا | مبادا و بادا پناهت خدا

بفرمود کی دختر با وفا | بیاور مرا آن یمانی کسا

یمانی کسا را بیاور این زمان | بپوشان مرا زیر آن طیلسان

که سری ز پنهان به زیر پرده است | که بی پرده زین پرده آید برت

خدا خواهد از پرده سازد عیان | خدائی خود در زمین و زمان

بحجت خواهد او عشق بازی کند | بملک و ملک سرفرازی کند

نظر کرد دستش چنین بو شمیش | رخ حسین درخشنده مه دیده مبین
چنان روی شیر از نور رخشنده بود | که مهر درخشنده اش بنده بود
برای مثل گفته شد ماه بدر | وگرنه مه بدر را چیست قدر
بماهی بود یکشب او کمال | بود آنهم از عکس روی بلال
پس آنکه حسن نور دیده رسید | سلامی بداد و جوابی شنید
رسد گفت بوی مرا بر مشام | که آن بو بود بوی خیر الانام
بگفتم که ای میوهٔ جان من | بگو بهر ای بوی جانان من
بود جد پاکت بزیر کساء | بجز اب غمش آسعه باشد با
پس آنکه همچه روح روان | روان شد بر سرور انس و جان
بگفتا ز من بتو ای جد سلام | بنزد تا کنم در برت من مقام
بگفتش برامت رسول مجید | بیا ای مرا مایه هر امید
نشد اینقدر کمتر آمد ز در | حسین اندر آمد چو قرص قمر
چنین گفت بعد از درود و سلام | که آید مرا بوی جد بر مشام
مگر جد پاکم رسول خدا | ز مهر اندر اینجا گزیده است جا
بگفتم ترا جد رسول امین | بزیر کساء با حسن هر دو هین
پس آنکه بسوی کساء رفت شاد | پیمبر مکرم سلامش بداد

بگفت ایکه ایزد مرا برگزید ... زبهر تو آورد عالم پدید
ببوس تا که آیم به پیش تو باز ... ز قربت شوم تا به سر فراز
بگفتش تو من من تویی باد من ... چو جان آنه را آمد مرا در بدن
بیا ای مرا مایه افتخار ... بتو تا قیامت منم امیدوار
تو خود مایه افتخار منی ... بهر دو جهان اعتبار منی
تویی مظهر مظهر عشق حق ... بکار تو حق را نباشد سبق
بیا ای شهی که اندر جزا ... جزایش نباشد ترا جز خدا
نبی با حسین بود اندر سخن ... که تا که درآمد ز در بو الحسن
به جنت پیمبر بداد او سلام ... بگفتا که بوئی رسد بر مشام
که آن بو بود بوی ابن عمم ... ز دل میزداید هزاران غمم
مگر ابن عمم در اینجاستی ... که خاکش مرا عطر پیراستی
بگفتم بلی انکه دلبند تواست ... بزیر کسائی باسر فرزند تواست
بسوی کسائی آن شه از رفق ... نظر کرد دید او بچشم خدا
بعین خدا دید عین خدا ... تجلی نموده است اندر زجا
بچشم خدا دید نور ازل ... تجلی نموده است در شه کمل
چو روی خدا اندر شه مرآت دید ... خدا را حقیقت در آیات دید
سلام تحیات بیرون ز حد ... ز من بر تو یعنی بجز صمد
پیمبر جواب سلامش بداد ... دران دم شه آغوش جان برگشاد
چه با عقل کل عشق کل شد قرین ... نمود آفرین عقل و عشق آفرین

نسبت آن عقل کل مایه هر وجود / سخن لا علی با علی میرود
که ای آنکه بر سر تو هستی تاج من / تو مقصود من از دو معراج من
دو معراج بودم ز جان آفرین / یکی در سماء دیگری در زمین ۱۳۴
یکی در سماء با صد و اهبه / یکی در زمین خانه فاطمه
یکی در شب و دیگری روز بود / که آن روز و شب هر دو فیروز بود
در آن شب کجا میرسد باش روز / که شب تیره و روز شد دلفروز
مرا ما را ای آینه روی تو راست / که قوسین من خفت ابروی تو راست
نظر کرد سوی کساء فاطمه / بزیر کساء دید یاران همه
بسوی کساء شاد و خرسند رفت / سوی شوهر و باب و فرزند رفت
بگفتا سلام رسیدش جواب / گرفت اذن پس رفتش در دو باب
بزیر کساء رفت چون فاطمه / فتادند ز افلاکیان هم همه
زبان نبی حق چون عدد شد تمام / خدا را خلاقی شد آنهم بکام
عدد رو کشش حسن جانان بود / کساء رو کشش آن عدد زان بود
خدا بین نه بیند بزیر کساء / کسی را بجز خمسه یعنی خدا
خدا خود منزه بود از عدد / ولی اینعدد واحد است واحد
خدا را اگر بود جا و مکان / نهان بود در زیر انطلیسان
خدا گر منزه بنفس زجا / همی گفتمی شد بزیر کساء
پس آمد صدائی بصوت جلی / بصورت علی بود صوت جلی
ندانم من آیا ز رحمت کساء / بر آمد ندا ایا ز فوق سماء
که ساکنان سماوات من / بذات و صفات و بآیات من

نکردم من این خلق نه آسمان — نه خلق زمین و نه خلق زمان
نه کوه نه صحرا نه بحر و نه بر — نه خلق سپهر و نه شمس و قمر
نه عرش و نه کرسی نه لوح قلم — نه ایجاد هستی ز ملک عدم
مگر از پی حب این پنج تن — که هستند محبوب و مطلوب من
بپرسید آنکه امین خدا جبرئیل — بگفتا که ای کردگار جلیل
کیانند آیا بزیر کساء — که بر ما سرایند دیر کیاء
جواب آمد از مصدر عز و شان — بجبریل کای جبرئیلا بدان
که زهرا است با باب و با شوی او — ابا هر دو فرزند دلجوی او
گر این پنج ما را نبود نه یار — نه شش بود نه هفت و نه شد چهار
نمیبود نبود نه افلاکرا — نه بود تو و چنین املاکرا
چو جبریل واقف شد از سر او — بخاطر خلیدش و این آرزو
که یا رب چه باشد گر این بنوا — نوازی بد از قرب اهل کساء
دهی اذنم از فضل و جود و کرم — که دستی بذیل کساء برزنم
باعزاز و اجلال این پنج تن — که سازی مرا سادس انجمن
بفرمود ایزد برو سویشان — دهی خود مرو سویشان بی نشان
گر از ما نه باشند فرزند ترا — بگیو ببر رأی و تدبیر را
نشانی آیات تطهیرشان — بگیر و ببر چون رسیدی بجان
بهل کسانش فرزند پاکی بود — ببینی ز نیکان سخن ساز سر
پس از آن زما بر رسول انام — هزاران درود و هزاران سلام
که ما را خدائی بکام شماست — ازل تا ابد بر دوام از شماست

ز خلق همه و مهر عرش بلند
رسید و رسانید بعد از سلام
سری از پی اذن بر خاک سود
گرفت اذن شد در کنار جبرئیل
خدائی که بیجهت در لامکان
ببالید بر خود ز شوق شعف
ببر آنکه خداوند این نه قباب
خبر رسید از پادشاه رسل
بنزد خدا قدر این انجمن
ببر آنکه بگفت آن رسول مجید
بداد اصطفی تا ابد بی ذلل
مرا داد بر ماسوی سروری
بهر محفلی باشد این گفتگو
استغفار گویان ملائک بهر
زبان خدا پس فرمود این سخن
رسول خدا بار دیگر بگفت
بهر جا شود ذکر این ماجرا
ببر هر کس کزین بزم یاد آورند
ببر هر کس کزین بزم آید سخن
دگر باره گفت آن زبان خدا

قوما را عز فضل الله ارجمند
پیام خدا ایشان طلب کرد کام
زبونی و پستی و پوزش نمود ۱۳
بیک گوشه پنهان چه عبد ذلیل
عیان دید در زیر اطلسیان
چه از قرب حق یافت عز شرف
علی و کنی لایق دین خطاب
که این انجمن را چه باشد نزل
چه قدر است ای پادشاه زمن
بحق کسی کو مرا آفریده
بحقیکه حقش مرا از ازل
نبوت بمن داد و پیغمبری
شود رحمت حق در آنجا فرو
ببزمی که دارند این هم بهر
که خود رستگارند یاران من
در این سخن ادکر بار بگفت
ز حق هست بر حسب آنجا روا
دل پر ز اندوه غم در آورند
بماند مراد و نماند حزن
که ما رستگاریم و یاران ما

بهر دو سرا مژده از حق رسید — که بیتابیم مارستگار و سعید
حدیث بیاد آمدم سوزناک — ز کرب بلا و از آن جانهاک
بیاد آمدم قصهٔ جانگزا — ز سلطان دین خامس آل کسا
چه در کربلا شد به دکار تنگ — ز بیداد آن قوم بی نام و ننگ
بسر آن حجة از بر قوم عنود — با تمام حجة زبان بر گشود
که من خود یکی هستم از آنکه — که اهلش بپاکی ستوده خدا
که من یک تن هستم از آن پنج تن — که حق گفت هستند محبوب من
منم از آن کس هم که فرمود حق — که بر اینکسا هست حق را سبق
منم هستم از آن خمسه بی بدیل — که سلامی بر آن خمسه شد جبرئیل
منم آنکه پیغمبر پاک زاد — مرا بر سر دوش خود مینهاد
گر از من نباشد شما را قبول — بپرسید از اصحاب خاص رسول
شنیدند دیدند بشناختند — برای خدا تیغ کین آختند
کشیدند بر روی حق تیغ کین — بکشتند از کین امام مبین
بکشتند با اکبر تهلیلرا — مخاطب به آیات تطهیر را
نمودند لب تشنه او را شهید — که ما جسم محکوم حکم یزید
وفائی از این ماجرا خون گری — بر آن شاه لب تشنه جیحون گری

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا شدید الطش ویا خالق
القمر والشمس اسئلک بحق اشباح الخمس ان تکفینی
شر هذا الیوم کما کفیتنی شر الامس بحق محمد وعلی و
فاطمة والحسن والحسین وتسعة الائمة المعصومین من ذریة الحسین